

از دنیا در آن سال که شیخ ابوعلی کاتب برفت و شیخ ابوذر طبری و یارانش
وی گفته اند که ادب است که از یار خود برسی که انکام می یوی و آنچه کاری و وقت
پرسیدند که تصوف چیست گفت وفا بعد از شیخ الاسلام گفت وفا بعد از آنست
که هیچ زود گذشت که برای او یکی از بانی و قی غیری با صوفی گفت فرق میان
ما و شما آنست که هر چه ما بگوئیم بشنید و شما را هر چه ببرد که نه بکنید شیخ
الاسلام گفت که مشابه گفته اند که پیشین خاطر که بر دل گفته اند حق بود
شیخ ابو الحسن که ختم همدانی گوید که پیدا در جانی گفت که الله تعالی چیزی
ان معرفت به بنده دهد از بندگان خود و آن بنده موجب آن معالمت نکند الله
تعالی چیزی از معرفت به بنده دهد از بندگان خود و آن بنده موجب آن معالمت
نکند الله تعالی آنرا زوی باز نشاند و بوی بگذارد بخت را تا فردا با و بی
آن حساب کند اما زیاده باز کرد و در زیادت در بنده شیخ الاسلام گفت که
نه در زیادت در نقصان است و این صعب است این قوم را و هم پندار گفت من
بیک الکل رسماً فی حبیب الحق لا یحصل له الکل حقیقه و هو الحق سبحانه
ابوعمرو بن محمد قدس الله تعالی عنه از طبقه خامه است نام وی اسمعیل بن
بجید بن احمد السلی است حدیث شیخ ابوعمرو بن محمد السلی از جانب مادر وی از کبار
اصحاب ابو عثمان بن حنیث و آخرین کسی است که از ایشان برفته از دنیا توفی سنه
ست و اخیس و ستیان و ثلثمائه خیزد و بدو و از کبار مشایخ وقت خود بود

و که شاید آنها را آن مناسبت باشد
و حسب ضرورت در بعضی ایام
و ای که در بعضی روزهای
باشد

و که شاید آنها را آن مناسبت باشد
و حسب ضرورت در بعضی ایام
و ای که در بعضی روزهای
باشد

عبد بنون در قم
و سکون یا آنروز
و در آن ماه

و بر طریق خاص بود از تلبیس حال و نگاه داشت وقت و حدیث فراوان داشت
و از گفته بود وی گفته است سکوت ابلغ من کلامه و هم وی گفته من کرم علی
نفسه هان علیه دینه و هم وی گفته تربیت الاخوان از وی پرسیدند که آن
چست که بنده را از آن چاره نیست گفت ملازمه العبودیه علی السنه و در اول الامر
و هم وی گفته الا لیس غیر الله تعالی و حیشه و زوی ابو عثمان از یک رخ بعضی از
تغیر مسلمانان چیزی طلبید هیچ یک نداد ابو عثمان تنگدل شد چنانچه
در مجلس بگریست چون شب درآمد ابو عمر و بعد از نماز خفتن کلبه و در آن روز
در اینجا پدر ابو عثمان آمد و گفت این وجه را در اینجا میخواستید صرف نمایند و اینجا
خرم شد و برادر عی خیر کرد چون با نداد شد و ابو عثمان مجلس نشست
گفت ای مردمان ما با ابو عمر و بنیاد امیدوار شد و از شدیده دو شنبه و دهن از سر
بجهت تغیر مسلمانان آورد جزاه الله خیر ابو عمر و از میان مردم خواست و بر
جمع گفت آن از مال مادر من بود وی آن را رضی نیست آری من باز دهید تا بوی باز
ابو عثمان بفرموده آن را بکس داد و زود بوی داد و چون شنب درآمد باز آنرا
پیش ابو عثمان برد و گفت چه شود که این وجه را چنان صرف کنید که غیرا کسی نگیرد
ابو عثمان بگریست وی گفته تربیت الاخوان خیر من الاخوان از وی پرسیدند
که آن چست که بنده را از آن چاره نیست گفت ملازمه العبودیه علی السنه و دوام
المراقبه و هم وی گفته الا لیس غیر الله تعالی حیشه **عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن**

ابو عثمان

ابو عثمان

وی گفته است سکوت ابلغ من کلامه
تربیت اهل کرم با اینها و اگر در
نماز و در وقت بخت و غیره
اجتناب مستحب است

تربیت سکوت ابلغ من کلامه